

خواهر و برادر نوجوان محله شاهد در تجمعات این شب‌ها گزارشگران پرکار کانال‌های محلی هستند

## اگر موشک داشتید، کجا می‌زدید؟



او خطاب به رهبر رشید انقلاب بالیخند می‌گوید: جانم فدایت! من هنوز باور نمی‌کنم رهبران شهید شده‌اند. در این میان، نقش پدر و مادر این دو نوجوان هم پررنگ است؛ کسانی که هم حمایت می‌کنند و هم به آن‌ها مهارت می‌آموزند. پدر نه تنها به فرزندانش آموزش داده، بلکه نگاه خلاقانه را هم در آن‌ها پرورش داده است. مدتی قبل در آتلیه پدر، با نورها و پس‌زمینه‌های رنگی، لحظه‌های مردم ثبت می‌شد و حالا همان دوربین، لنزها و حتی سه‌پایه قدیمی، ابزار روایت نسل جدید شده‌اند.

### اهمیت ثبت این لحظه‌ها

فضای کارشان ترکیبی از هیجان و جدیت نوجوانانه است. گاهی اشتباه می‌کنند، گاهی کلمات را خوب پیدا نمی‌کنند و گاهی هم مردم جدی‌شان نمی‌گیرند. اما نازنین زینب که دانش‌آموز دبیرستان صفورا است، می‌گوید: مهم است که این لحظه‌ها از بین نروند.

محمد حسن هم که دانش‌آموز مدرسه پیشگامان مطهر است، می‌گوید: برخی به دلیل سن کم ما یا اینکه میکروفون لوگو دار نداریم، از گفت‌وگو پرهیز می‌کنند، ولی بیشتر شهروندان با روی باز همراهی می‌کنند. انگیزه اصلی او از عکاسی و گزارشگری این است: «می‌خواهم صدای مردم ایران را به گوش مخاطبان سراسر جهان برسانم و روایت‌های مستند تهیه کنم. در آینده هم دوست دارم حرفه‌ای‌تر در حوزه رسانه و گزارشگری فعالیت کنم.»



### اسباب بازی‌ها، روحیه‌ساز شد

زهرا سادات زاده قربی، مادر محمد حسن و نازنین زینب زهراسادات با افتخار می‌گوید: وقتی بچه‌ها کوچک بودند، هر وقت قرار بود در راهپیمایی‌های ۲۲ بهمن یا مناسبت‌های دیگر شرکت کنیم، پدرشان یک روش جالب داشت. بچه‌ها را به مغازه اسباب‌بازی فروشی می‌برد و به آن‌ها می‌گفت هر چیزی که دوست دارید انتخاب کنید؛ بعدش با هم می‌رویم راهپیمایی.

او کمی مکث می‌کند، انگار دارد همان روزها را دوباره مرور می‌کند و ادامه می‌دهد: برای بچه‌ها، در آن سن، شاید اصل ماجرا همان انتخاب اسباب‌بازی بود، اما کم‌کم، همین همراهی‌ها برایشان یک روحیه انقلابی ساخت. محمد حسن و نازنین زینب کنار ما بودند، جمعیت را می‌دیدند و شعارها را می‌شنیدند و همه این‌ها در ذهنشان ماند.

مادر نوجوانان گزارشگر بیان می‌کند: بچه‌ها که بزرگ‌تر شدند، دیگر به خاطر اسباب‌بازی با ما همراه نمی‌شدند، بلکه خودشان مشتاق بودند در راهپیمایی شرکت کنند. حالا در این روزهای جنگ می‌بینیم آن حضورهای قبلی و تجربه‌هایشان بی‌تأثیر نبوده است. یک دغدغه اجتماعی در آن‌ها شکل گرفته است که ریشه در همان سال‌های کودکی‌شان دارد.

سمیرا شاهیان | جنگ، ناگهان شروع شد. از همان اول با شهادت رهبر معظم انقلاب، مردم راهی خیابان‌ها شدند. اما نه با یک برنامه مشخص و از پیش طراحی شده، بلکه با غیرت ملی و عزمی راسخ. ویژگی این اجتماعات هم، حضور خانوادگی شهروندان است. در محله شاهد هم همین اتفاق افتاد. اهالی این محله نه تنها از همان اول در خیابان‌ها حاضر شدند، که هرکس با توان و خلاقیت خودش به این تجمعات، شور و حال می‌بخشد.

داستان حضور محمد حسن و نازنین زینب دهقانی هم نشانی از مهارت و خلاقیت آن‌ها دارد که نخواستند در این جنگ تحمیلی بی‌تفاوت باشند. این خواهر و برادر با دوربین و تجهیزات حرفه‌ای پدرشان وارد میدان شدند. با اینکه هر دو نوجوان هستند، خیلی مصمم هر شب پایه دوربین را مقابل جمعیت می‌کارند و از شرکت‌کنندگان در تجمعات، پرسش‌های جالب می‌پرسند. مثل اینکه «چقدر پول می‌گیرید که به خیابان می‌آیید؟»، «تا پایان عمر اسرائیل چقدر مانده؟»، «یا اگر موشک داشتید، کجا می‌زدید؟».

محمد حسن و نازنین زینب، هر شب، برای خودشان وظیفه‌ای تعریف کرده‌اند و نوعی میهن‌دوستی در کارشان موج می‌زند: تلاش برای اینکه صدای مردم حاضر در میدان را بشنوند و ثبت کنند. حتی اگر این صداها را فقط گاهی بتوانند در خبرگزاری پانا یا کانال مسجد محله‌شان منتشر کنند.

### گزارشگران پرسش‌های عجیب و عمیق

درست است که بیش از سی شب، خانوادگی در چهارراه ورزش حضور دارند. اما نخستین تصویر جدی که از کار با دوربین در ذهن محمد حسن مانده، مربوط به مراسم تشییع یکی از شهدا در مشهد است؛ سال ۱۴۰۱ وقتی در حرم امام رضا (ع) به یک روحانی حمله شد و به شهادت رسید. من با دوربین در مراسم تشییع او شرکت کردم. قبل از آن هم وقتی به راهپیمایی‌ها می‌رفتم، عکس می‌گرفتم. دوست داشتم هم حضور مردم ثبت و هم مهارت خودم بیشتر شود. گفته‌های محمد حسن نشان می‌دهد این مسیر ریشه دارتر از چیزی است که به نظر می‌رسد. این نوجوان دوازده ساله می‌گوید: تقریباً از کلاس سوم، عکاسی را کنار پدرم شروع کردم. او معلم کلاس هفتم است و قبلاً آتلیه داشت. ما از تجهیزات کامل پدرم که شامل چند لنز حرفه‌ای و میکروفون می‌شود همیشه استفاده می‌کردیم و در کنارش هم تاحدودی تدوین را یاد می‌گرفتم.

### همکاری خواهر و برادری

موقع تهیه گزارش، محمد حسن مقابل دوربین، خودش را معرفی می‌کند و می‌گوید: اینجا چهارراه ورزش است. دشمن



می‌گوید مردم پول می‌گیرند که به خیابان‌ها می‌آیند. ما می‌خواهیم از مردم پرسیم چقدر پول گرفتند!، لحنش جدی است با اینکه سن و سال زیادی ندارد.

در سی و چند شب گذشته، برای ضبط مصاحبه‌ها با پدرش یا با خواهرش به چهارراه ورزش رفته‌اند. با دقتی که شاید از سال‌ها تماشای کار پدر به ارث برده، قاب می‌بندد و نور را تنظیم می‌کند. در مرحله اجرا، هر کدام نقش خودشان را دارند. بعضی شب‌ها نازنین زینب با مردم صحبت می‌کند و محمد حسن تصویر ثبت می‌کند و گاهی جای این نقش‌ها با هم عوض می‌شود. هر دو شان سؤال‌هایی می‌پرسند که ساده‌اند، اما پاسخ‌های مردم گاهی عمیق و تکان‌دهنده می‌شود.

### کار با تجهیزات حرفه‌ای

از لحظه شروع اجتماعات تا پایان آن، هر تعداد مصاحبه که ممکن باشد، انجام می‌دهند. نازنین زینب که کلاس هشتم است، درباره ایده سؤال می‌گوید: ما هر شب، با هم مشورت می‌کنیم. تا حدی هم اخبار را دنبال می‌کنیم و با توجه به آن‌ها سؤال طراحی می‌کنیم. بیشتر سؤال‌هایی طراحی می‌کنیم که پاسخش تودهنی بزرگی به حرف‌های دشمن باشد. گاهی هم از منابع مختلف و ابزارهای هوش مصنوعی کمک می‌گیریم.

فرایند کارشان حالا تا حدی ساختارمند شده است. محمد حسن هم دنباله صحبت خواهرش را می‌گیرد و می‌گوید: پیش از ضبط، ایده‌ها را روی کاغذ می‌نویسیم و درباره‌شان فکر می‌کنیم. بعد که به خانه می‌آییم، تدوین را تا اندازه‌ای که بلد هستیم، با کمک پدرم شروع می‌کنیم. ما برای کانال خاصی کار نمی‌کنیم؛ بیشتر به خاطر علاقه‌مان است. البته چند بار گزارش‌هایمان را برای خبرگزاری کشوری پانا فرستاده‌ایم.

### هم دغدغه، هم کنجکاوی نوجوانانه

نازنین زینب، خودش را «گزارشگر این روزهای جنگ رمضان» معرفی و بیان می‌کند: من گزارشگری هستم که شاهد تجاوزه آمریکا، جنایتکار رژیم صهیونیستی است. تنها انگیزه‌ام برای این کار که از کودکی دوست داشتم، پرسیدن سؤال‌های جالب از مردم است. می‌خواهم از مردمی که به میادین شهر می‌آیند و مشت محکمی به دهن ظالم می‌زنند، سؤال‌های جالب پرسیم تا حرف‌های دشمن را خنثی‌کنند.

محمد حسن در حالی که لنز تله‌راوی دوربینش بسته است و از حضور مردم عکاسی می‌کند، می‌گوید: دوربینم سنگین است، ولی سه سال است که به سنگینی آن عادت کرده‌ام.